تجربه و فواید آن

اگر ما در زمینه‌ای موفق شویم سعی می‌کنیم که همواره همان مسیر قبلی را دنبال کنیم؛ اما اگر شکست بخوریم، مجبور می‌شویم که مسیرهای دیگری را نیز بیازماییم. این مسئله تنها در گونه انسان صدق نمی‌کند؛ بیشتر پستانداران چنین ویژگی را دارا هستند.

ما در جامعه رقابتی زندگی می‌کنیم که پر از بازنده‌ها و برنده‌هاست. معلمان، تشویق‌کنندگان، مربیان زندگی، روانشناسان ورزشی و دیگران ما را به موفق شدن ترغیب می‌کنند و اینکه چگونه برنده شویم؛ اما انگشت‌شمارند کسانی که به ما درس مهم‌تری یعنی کنار آمدن با شکست را یاد دهند.

در جامعه‌ای که مردم همیشه برندگان را می‌پرستند همیشه تصمیمات وحشتناکی گرفته می‌شود؛ چه از نظر اخلاقی و چه از نظر عملی. همیشه گفته می‌شود که کامل بودن در یک زمینه کاری مشخص بهتر از متوسط بودن در زمینه‌های مختلف است.

دیدگاه متعارف این است که دانشجویی که معدل کاری تقریباً عالی دارد یک کارمند تقریباً عالی خواهد بود؛ اما یک ایراد به این دیدگاه وارد است و آن این است که یک دانش‌آموز عالی لزوماً یک آدم کامل نیست، فقط کسی است که در یک زمینه عملکرد بدی نخواهد داشت. به این معنی که این افراد هر گز قبلاً مورد آزمایش قرار نگرفته‌اند. اگر مورد آزمایش قرار نگیرند و نمره ضعیفی نگیرند می‌توان گفت که هرگز یاد نخواهند گرفت که چگونه با شکست روبرو شوند. یک کارمند تست نشده مثل یک سرباز محاکمه نشده است و مسلماً برای سربلند بیرون آمدن از زیر بار مشکلات قابل‌اطمینان نخواهد بود. حتی اگر به لحاظ عاطفی دچار مشکل نشوند، دچار خودشیفتگی شده و فردی غیر خلاق خواهند بود.

گرچه ممکن است منطقی نباشد که بگوییم شکست خوردن آن هم در ابتدای تصدی یک شغل به سود ماست اما بر خلاف شواهد استخدام‌های جدید، تجربه کردن شکست برای هر شغل دشواری یک مزیت شمرده می‌شود. البته، زمینه شغلی اهمیت دارد و ما داریم درباره موقعیت‌هایی بحث می‌کنیم که هدف ما به طور بالقوه قابل‌دسترسی می‌باشد و فقط یک توهم و خیال نباشد؛ مانند شکست‌های فردی: مثل اعتیاد به الکل و یا جرم.

فایده تجربه کردن شکست چیست؟

افرادی که بارها و بارها شکست می‌خورند، در برابر مشکلات مقاوم‌تر می‌شوند. همه توماس ادیسون را به عنوان مخترع لامپ‌های رشته‌ای می‌شناسند. گفته می‌شود که وی بارها با شکست مواجه شده بود و حتی وسایلش در جریان یک آزمایش منفجر شد.

تنها افرادی می‌توانند از موقعیت‌های خطرناک جان سالم بدر برند که تجربه چنین شکست‌هایی را داشته باشند. البته این نوع سرسختی را همه افراد ندارند. بی‌دلیل نیست که هر کسی نمی‌تواند موفقیت بزرگ کسب کند.

برای مثال روی یک موش در آزمایشگاه این گونه آزمایش کردند که اگر اهرمی را که پشتش غذا است را فشار می‌داد به غذا نمی‌رسید کاملاً مشخص بود که مایوس می‌شد. همان طور که تلاش‌های خود را بی‌نتیجه می‌دید، بعد از مدتی شروع به گاز گرفتن اهرم کرد و یا روی آن می‌پرید تا به غذا برسد. با یادگیری است که می‌توان دنیا را عوض کرد و مغز را وسعت داد، همچنین با صحبت.

وقتی که احساسات با ابتکار همراه شود، خلاقیت هنری به وجود می‌آید. هنرمندان افرادی ناامید نیستند اما معمولاً به وضعیت موجود بسنده نمی‌کنند و سعی می‌کنند اوضاع را بهتر و یا جدیدتر کنند.

قدرت جادویی شکست منحصر به عرصه هنر و یا سیاست و ریاست نمی‌شود؛ بلکه به تمامی زمینه‌هایی که بشر در آن دست می‌برد دیده می‌شود؛ مثلاً در حوزه درآمدزایی. هر کسی که سهام شرکت اپل را در ۱۰ سال قبل خریده است، بدون شک سود کرده اما هیچ‌چیزی یاد نگرفته است؛ اما آن‌هایی که ۴۰ درصد پولشان را در زمان اوج سهام خریدند هنوز دارند موهای سر خود را می‌کنند؛ اما مثل موش آزمایشگاهی ما دارند یک چیزهایی را یاد می‌گیرند.

هرگز قدرت جادویی شکست را دست کم نگیرید. شکست مغز را بکار می‌اندازد و خلاقیت آن را تحریک می‌کند.